أعوذ باللَه مِنَ الشّيطان الرّجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

اللَهم صلّ على محمّد و آل محمّد

وعلى آل بيته الطّاهرين، و اللعنى على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدّين‌

 اگر نظر شریف رفقا باشد، مطالبی در كیفیت حجیت فعل ولی خدا، و عدم جواز عرضه آن بر كتاب و سنت صحبت شد، به این معنا كه انسان نباید فعل ولی خدا را بر كتاب و سنت عرضه كند، مثل فعل امام علیه السلام. وقتی كه امام علیه السلام به انسان یك مطلبی را می‌فرمایند، دیگر انسان نباید شك بكند كه این مطلب صحیح است یا نه؟ حالا امشب بروم فكر كنم و فردا بیایم جواب بدهم! بروم ببینم در مدارك، در كتب، در كتاب، در قرآن، در سنت، جامع الأحادیث، وسائل الشیعه، تهذیب، این كتب علماء و بزرگان، راجع به این مطلب چه آمده؟!.

 فرض كنید كه امام زمان علیه السلام ایشان به ما امر كنند كه امشب شما باید تا صبح نخوابید و باید به نماز بایستید. خب، من می‌توانم بگویم كه آقا این چه امری است كه شما دارید می‌كنید؟ اطبّاء و پزشكان، به ما امر كرده‌اند كه باید در شب پنج ساعت استراحت داشته باشید، و این امر شما با امر اطباء مخالف است و امر اطباء مقدم است ...! این‌طوری می‌شود دیگر! نتیجه همین است دیگر!

 زیرا صحت و سلامتی بدن واجب است، و اضرار بر بدن حرام است، پس بنابراین شك پیدا می‌شود كه اصلا این امری كه شما می‌كنید، نعوذ باللَه، نعوذباللَه، حالا ما دیگر داریم این چرت و پرت‌ها را می‌گوییم و داریم به گردن امام زمان هم می‌گذاریم! نعوذباللَه، این مطلب شما، بر خلاف كتاب است! ولا تلقوا بأیدیكم إلی التهلكة! حتی گفته‌اند اگر شب نخوابید احتمال ناراحتی هست برای شما، ممكن است سكته بكنید، سكته مغزی ممكن است بكنید، سكته قلبی ممكن است بكنید و آثارش هم كه خب ممكن است پیدا باشد به حسب ظاهر، آزمایشات، عكس برداری‌ها، معاینات ...، تمامی این‌ها حكایت از این می‌كند.

 حالا همین موقع امام معصوم علیه السلام، بیایند به بنده بفرمایند امشب شما نباید بخوابید و باید تا صبح به عبادت مشغول باشید، نماز بخوانید و یا قرآن بخوانید و با كسی هم نباید صحبت كنید. خب جا دارد كه ما شك بكنیم در صحت كلام امام و نفوذش یا نه؟ بالاخره این الآن مطلب قطعی است، حالا شك هم فوقش نسبت به یك مسئله نداشته باشیم، ولی صحبت در این است كه إخطاری كه عوامل و علل ظاهری و أسباب ظاهری به یك مریض داده‌اند، اخطار، اخطار جدی است، شوخی نیست و علم آور است. مسائل عادی، علم ظاهری و علم عرفی برای انسان ایجاد می‌كند. خب چه باید كرد؟ این صحبت‌هایی كه خب تا به حال كردیم همه در این زمینه بود.

 بعضی از نامه‌هایی كه به بنده از این طرف و آن طرف می‌دهند به نظر می‌رسد كه آنطور كه باید و شاید

 در مطالب دقت نشده است. حالا حمل به صحتش این است! و در باب كیفیت تعلق حكم به عبد و به مكلّف در جلسات گذشته خدمت رفقا و دوستان عرض شد كه ما، یك حكم ثابت نداریم كه یك حكم فیكس تعریف شده و مشخص شده‌ای باشد كه سائر مطالب و دستورات، باید بر آن حكم تعلق بگیرد.

 اشكالی كه در اینجا هست این است كه ما تصور می‌كنیم كه مثل آیین نامه از قبل تنظیم شده‌ای كه برای یك سازمان قرار می‌دهند، كه چه مدیر این سازمان ثابت بماند، یا تغییر پیدا كند، باید بیاید از این آئین نامه تبعیت كرد. فرض كنید كه از این ساعت سازمان دربش باز می‌شود و در این ساعت هم بسته می‌شود، اوقات استراحتی كه برای اینجا هست، فرض كنید كه در یك همچنین اوقاتی هست. وقت نمازش چطور است، وقت ناهارش چطور است، حقوقی كه به افراد داده می‌شود باید طبق این ضوابط باشد، امتیازاتی كه داده می‌شود ... خب این آئین‌نامه‌ای است كه همه سازمان‌ها دارند، همه نهادها دارند، هر معامله‌ای كه بخواهد انجام بشود و هر برنامه‌ای كه بخواهد در یك كشور انجام بشود، حتی در مسائل خانوادگی هم طبعا باید یك آئین‌نامه‌ی از پیش تعیین شده‌ای وجود داشته باشد، تا این‌كه بتواند آن مجموعه در كارش موفق باشد و هرج و مرج پیش نیاید. اختلاف سلیقه در آنجا مانع از آن روند كار نباشد. این‌ها مسائلی است كه طبیعی است و باید هم باشد. هر وزارت‌خانه‌ای برای خودش یك آئین‌نامه خاص خودش را دارد. هر سازمانی برای خودش یك حساب و كتاب تعریف شده‌ی خاص خودش را دارد، آن مدیر هم كه می‌آید، مسئول هم كه می‌آید، معاون هم كه می‌آید، می‌آیند خودشان را با آن آئین‌نامه تعریف شده قبلی وفق می‌دهند و نمی‌تواند بگوید آقا من مدیر جدیدم، از امروز آمده‌ام، به دلخواه من فردا همه از ساعت ده بیایید! مملكت به هم می‌ریزد.

 نه آقا، این آئین نامه می‌گوید ساعت هشت بیایید، بچه وزیر باشد، مدیر باشد، هركس باشد باید طبق این ساعت بیاید و طبق این ساعت هم كارها را انجام بدهد و برود. چه ثابت باشد و چه متغیر.

 اما احكام اسلام اینطور نیست كه یك احكامی باشد از پیش تعیین شده و ثابت، كه هركسی كه می‌آید، از آن افرادی كه به نحوی مستند و متعلق به این حكم هستند ...،

 البته بحث من راجع به مجتهد ظاهری و مجتهد اصطلاحی و كسی كه مبانی و مطالب را از روی ادله ظاهری استنباط می‌كند نیست. مجتهد ظاهری، و مجتهد اصطلاحی، آن مجتهدی است كه قدرت استنباط دارد، و می‌تواند با تشخیص صحیح، نه تشخیص غلط، با تشخیص صحیحِ آن مبانی كلی، جزئیات را به آن كلیات ربط بدهد و مصادیق برای آن كلیات را برای مخاطبین و مقلِّدین خودش نه برای بقیه مردم، فقط برای مقلدین یا مقلد خودش تعیین كند. كه الآن آن حكم شرعی مصداقش برای شما این است، شما الآن باید این كار را انجام بدهید، باید آن كار را انجام بدهی، وظیفه تو الآن این است. وظیفه تو الآن این است كه این معامله را انجام بدهی. وظیفه تو الآن این است كه این معامله را انجام ندهی. وظیفه تو این است كه الآن فلان چیز را بخوری، یا وظیفه تو این است كه از خوردن فلان چیز صرف نظر كنی. مصادیق را بیاورد به آن مبانی كلی تطبیق بدهد و برای مكلف حكم را بیان كند.

 این می‌شود مجتهد اصطلاحی و مجتهد ظاهری. كه البته شرائط این مجتهد برای مقلد فرق می‌كند و این طور نیست كه مقلد در هر شرائطی و در هر وضعیتی بتواند از او تقلید كند. مثلا فرض كنید كه الآن مجتهد او در صورتی كه علم به خلاف نداشته باشد الآن مجتهد او همانطور كه عرض كردم می‌گوید امشب شب اول ماه شوال است و ماه رؤیت شده است و من برای همه مقلدین خودم حكم می‌كنم برای این‌كه فردا كسی نمی‌تواند روزه بگیرد در حالی كه من می‌دانم افرادی كه آمدند و پیش او شهادت دادند، شهادت به دروغ داده‌اند. اتفاق نمی‌افتد؟ بله اتفاق می‌افتد!.

 خودِ بنده، خودِ بنده، چرا جای دور برویم؟ مواردی عدیده‌ای اتفاق افتاده كه آمدند پیش بنده و شهادت به دروغ دادند. این از من، كه اگر تحقیق نمی‌كردم حكم دیگری می‌دادم، مگر بنده معصومم؟ معصومم؟ نخیر! دیگران هم مثل من. كی گفته كه من معصومم؟ بلند شود بیاید اینجا! هركس كه می‌گوید! از مجتهد، مرجع، طبیب، پزشك، مهندس، كاسب، تاجر، هركس هست كه می‌گوید معصوم است، بلند شود بیاید!، كی است؟! دو تا سؤال از او می‌كنیم، بفهمیم در این دنیا چند تا معصوم داریم؟! آن‌وقت می‌فهمیم فقط یكی هست! دوتا سؤال از او می‌كنیم، آنوقت همه می‌فهمند معصوم فقط یكی بیشتر نداریم.

 ما كه معصوم نیستیم، تكلیفمان هم همین است. آیا تكلیفی كه امام زمان بر عهده بنده گذاشته همان تكلیفی است كه خودش دارد انجام می‌دهد؟ ابدا! صد میلیارد سال از من بگذرد به اندازه سر ناخن نمی‌فهمم در آن نفس قدسی چه دارد می‌گذرد! صد میلیارد سال بگذرد! نه یكی دو سال و عمرهای شصت، هفتاد ساله ما. صدمیلیارد سال بگذرد، بنده به اندازه سر ناخن ... این‌ها كه می‌گویم اغراق نیست، حرف مفت هم نیامدم امشب برای شما بزنم، یا به همه كسانی كه می‌شنوند. به اندازه سر ناخن هم ما نمی‌فهمیم در دل قدسی امام زمانمان چه می‌گذرد. به این می‌گویند امام توجه كردید؟ یعنی منی كه الآن پنجاه و پنج سال است كه دارم درس می‌خوانم و به اینجا رسیده‌ام كه اگر صد میلیارد سال با همین وضعیتی كه تا به حال گذرانیده‌ام بگذرانم ... بقیه هم مثل ما، چه فرقی می‌كند؟ حالا یكی، دو تا كتاب كم خوانده، یكی دو تا اضافه خوانده، به كسی كه وحی نشده، به كسی كه الهام نشده، به كسی كه جبرئیل نازل نشده، شده یا نه؟ نشده! اگر شده بیاید، بسم اللَه! به قول معروف پرونده باز و اعمال هم روشن و هویدا. از خط قرمز تشیع نباید عبور كنیم، آقایان! خط قرمز ما امام زمان علیه السلام است، نباید از آن عبور كنیم. ... منِ با این وضعیت، منِ با این مدركات، منِ با این كیفیت، كه در یك حد متوسطی مطالب را خب چند تا ضَرَبَ ضَرَبایی با هم سر هم كرده‌ایم و همه هم تصور می‌كنیم كه علی آباد هم شهری است ...!، اگر صد میلیارد سال بر این وضعیت من بگذرد، به اندازه سر ناخن نمی‌توانم آنچه كه در نفس امام علیه السلام می‌گذرد، در قلب او می‌گذرد، در اراده او می‌گذرد، در روش تصرفاتش می‌گذرد، در كیفیت كارش با بندگان خدا می‌گذرد را بفهمم، درست شد؟

 ما چند نفریم؟ ما در این كره زمین چند نفریم؟ فرض كنید شش میلیارد، نمی‌دانم، یك وقتی سه چهار

 تا بود، حالا پنج شش تا شده، خیلی مردم زاد و ولد می‌كنند. جمعیت هم خب اضافه می‌شود دیگر، ما چقدریم؟ ما خیال می‌كنیم كه وقتی كه حضرت می‌فرمایند: إنّا غیر ناسین لذكركم و لا مهملین لمراعاتكم، این حرف است، شوخی است! خب بالاخره حضرت فرموده، به شیخ مفید هم فرموده، خیال نكنید شما اینجا راحت نشسته‌اید، آمدنتان دست خودتان بوده! خیال نكنید! خیال نكنید این امنیتی كه بر تشیع هست این‌ها به خاطر كارهای حسن و حسین و تقی و نقی بوده! خیال نكنید این احساس آرامش، این احساس سكونتی كه الآن هست شما در آن تاثیر داشته‌اید. اگر اراده ما نبود، و اگر خواست ما نبود، دشمنان خدا، و دشمنان اسلام، و دشمنان خدائی كه هم در چهره كفر و هم در چهره اسلام و تشیع، ولی دشمن ... شما را له می‌كردند! عبارت امام این است: لاصْطَلَمَكُمُ الأعداء. له‌تان می‌كردند! كی شما را نگه داشته؟ كی نگه داشته؟ كی اینطور شما را با آرامش جلو می‌برد؟ چقدر ما به امام زمان‌مان معرفت داریم؟ چقدر از امام زمان‌مان اطلاع داریم؟ خیال می‌كنیم امام زمان یك آدمی است كه پشت كوه قایم شده، هر وقت خدا بخواهد ظهور می‌كند. خب عمه من هم می‌تواند بلند شود برود، خاله من و عمو و دایی و هر كسی می‌تواند بلند شود برود یك جایی و بعد از یك مدتی بیاید. از این كارها و بازی‌ها مگر در نمی‌آوردند؟

 در جریان بهائیت، اگر كسی كه تاریخ بهائیت را مطالعه بكند، از این بازیها بوده كه یك نفر را می‌بردند و یك مدت قایمش می‌كردند و به افراد نشانش نمی‌دادند.

 یك وقتی ما از این كتابها می‌خواندیم، از كف تا سقف ما كتاب بهائیت خواندیم. از این مسخره بازی‌ها، كه طرف قایم بشود و به مردم نشان داده نشود و یك موقع بیاید و فرض بكنید كه مردم را در یك كاریزماتیزم همین‌طور نگه دارند و فضای مجازی ایجاد بكنند كه بعد می‌آید و ... آقا این بهاء اللَه می‌آمد برای مردم صحبت بكند، چه عرض كنم؟ چه چیزهایی می‌گفت، چه عرض كنم؟ این مردم های های گریه می‌كردند! این اشك‌ها از كجا در می‌آید؟ إ إ إ این یابو نمی‌فهمید پنج انگشت در دست راستش هست، یا شش انگشت! یعنی نفهم‌تر از این آدم گیر نیاوردند كه بیاورند سر مردم را با آن كلاه بگذارند. های های گریه می‌كردند از این توفیقی كه خداوند نصیب بهائی‌ها كرده!

 كه بله، بهائی‌ها خیلی ... همچین سرش را هم تكان می‌داد و یك ریشی هم داشت تا اینجا و یك كلاه سفیدی هم می‌گذاشت آدم خیال می‌كرد جبرئیل امین دارد از این دستور می‌گیرد! بعد به این‌ها می‌گفتند نگاه به حضرت بهاء نكنید! نگاه نكنید! چشم طاقت دیدار جمال حضرت بهاء را ندارد! این مردم بدبخت عین گوساله همینطور سرشان را انداختند پایین، نكند چشمشان یك وقتی نگاه بكند چون از آنجا یك لیزر می‌زنند در این چشم! و شبكیه و قرنیه و همه را چیز از بین ببرد ...

 این تبلیغات چه بود آقا؟ حقه بازی است! كلك است! مردم را در احساسات نگه داشتن است. از عقلانیت دور كردن است، بگویم؟!! اضافه بكنم؟!! آنوقت این آقا می‌آید، برای مردم صحبت می‌كند، از توفیقی كه خداوند نصیب بهائی‌ها كرده! چه می‌گوید؟ می‌گوید: بله، خداوند توفیق عجیبی به این بهائی‌ها

 داده ... شخصی نقل می‌كرد رفته بودم كنار رودخانه و این مرغابی‌هایی كه از روی هوا رد می‌شدند را شكار می‌كردند، بعضی‌ها بودند از این مسلمان‌ها و بهایی‌ها، وقتی آنها تیر می‌زدند، یك مرغابی می‌افتاد، اما وقتی یك بهائی تیر زد دوتا مرغابی یك دفعه با هم افتاد!!

 این كل معرفتی بود كه این یابو دارد به این مردم می‌گوید. یعنی طرف را چهار سال نگه داشته‌اند، كه بیاید از افاضات این در این جلسه بهره‌مند بشود، افاضاتش هم این است! كه وقتی بهائی تیر می‌زند به مرغابی، مرغابی دو تا سه تا می‌آید! این‌ها را در كتاب‌ها نوشته‌اند، از خودم نمی‌گویم ها! عرض می‌كنم بنده در تاریخ بهائیت یك وقتی خیلی مطالعه داشتم، تمام كتاب‌هایشان را مطالعه كرده‌ام، كتب اصلی‌شان را مطالعه كرده‌ام، كتب تاریخشان را مطالعه كرده‌ام، كتب ... درست شد؟

 ما خیال می‌كنیم خدا امام زمان را همین‌طوری در پس غیبت نگه داشته و بعد می‌خواهد شیعیان و مردم دنیا را در یك فضای مجازی توهمی و تخیلی نگه دارد!، یك امام زمانی است كه فعلا كناری است، می‌آید، غصه نخورید، حواستان باشد، مواظب باشید خطا نكنید، خلاصه دعا كنید زود بیاید، كه وقتی این مردم دیگر های های های شروع كنند به گریه كردن: امام زمان آمد! امام زمان آمد!.

 چند شب پیش چند تا از دوستان آمده بودند از یك جایی برای دیدن من. گفتند آقا كی حضرت ظهور می‌كنند؟ گفتم: ما كه علم غیب نداریم! غیب اختصاص به خدا دارد و اولیاء خاص او، كه اگر هم علم داشته باشند آن‌ها به كسی نمی‌گویند. ولی یك علامت و یك نشانه من خدمتتان می‌گویم: آن وقتی كه دیگر مردم عكسی را در ماه ندیدند، آن موقع دیگر زمان ظهور حضرت است! فعلا نه! فعلا همه ما عكس می‌بینیم! هرچه را می‌خواهیم می‌بینیم دیگر! هرچه را بگویند ببین می‌بینیم! آن وقت زمان ظهور است، یعنی چی؟ یعنی تبدّل احساسات به عقلانیت.

 وقتی كه عقل انسان كار بیفتد، به جای كار افتادن بقیه جاها، مغز انسان كار بیفتد، آن موقع زمان ظهور حضرت است. این امام زمانی كه ما خیال می‌كنیم فقط دارد ما را اداره می‌كند این امام زمان است؟ نه عزیزم، امام زمان این نیست، این كه من می‌گویم صد میلیارد سال، یك گوشه‌اش را نشان بدهم، حرف بی‌خود نمی‌زنم، حرف بی‌خود نمی‌زنم. امام صادق علیه السلام می‌فرماید تمام عالم وجود، وجودِ ظاهری از زمین، ماه، خورشید، منظومه شمسی، ثوابت، سیارگان، كل عالم، كهكشان‌ها، تا جایی كه بروید و ستاره ببینید و نور ستاره را از دور إدراك بكنید، كه فعلا مرتبا با وسائل جدید دارد مسائل جدید روشن می‌شود، كل این عالم وجود نسبت به عالم مثال، مثل یك قطره به اقیانوس است! حالا این چند قطره است؟ كسی می‌تواند بگوید؟ شما یك قطره را نگاه كنید در اقیانوس، كل این عالم را به اندازه یك قطره است. و این مسئله را نشان می‌دهند، به افراد نشان می‌دهند، افراد، سالكان، سالكان راه خدا در مسیر خودشان به بعضی از این مسائل برخورد می‌كنند، در طی مسیر چیزهایی را مشاهده می‌كنند.

 این عالم مثل یك قطره است نسبت به آن عالم كه مثلا اقیانوس اطلس باشد. بعد حضرت می‌فرمایند: عالم مثال به نسبت به عالم ملكوت، مثل یك قطره است نسبت به یك اقیانوس. همینطور می‌گویند تا هفت مرتبه، آنوقت ما نباید هنگ بكنیم؟ (گیج بشویم) شما می‌توانید اصلا تصور بكنید كه قضیه چی است؟ امام زمان دارد تمام این عوالم را اداره و تدبیر می‌كند. حال ما چقدر هستیم؟ اصلا سر سوزن هم شد؟ یك اپسیلون هم شد؟ سر سوزنی شما توانستید خودتان را به حساب بیاورید؟ با این مطلبی كه گفتم؟ این امام زمان ماست.

 لذا، خیلی جرأت می‌خواهد، آقایان! خیلی جرأت می‌خواهد كه ما بیاییم و نعوذباللَه، و نعوذباللَه، و نعوذباللَه، آن القابی كه مربوط به امام زمان است، بنده بیایم به خودم نسبت بدهم، بنده بیایم خودم را متّصف كنم، بنده بیایم خودم را جوری ارائه بدهم، مطرح كنم، كه در ذهن مردم ...

 چند شب قبل بود، مشهد مشرف بودم، رفتم سر مزار مرحوم آقا فاتحه خواندم. دو سه تا زن بودند در آنجا، وقتی كه فاتحه خواندم، یكی از آن خانم‌ها گفت: آقا شما با این آقایی كه در اینجا مدفون هست، نسبتی دارید؟ گفتم كه: بنده از منتسبین ایشان هستم! بی‌نسبت نیستیم! آخرش هم نگفتم. چه بگویم؟ غیر از شرمندگی و خجالت ما چه برای آن بزرگان داریم؟ گفتم بله، از منسوبین ایشان هستم.

 گفتند: ایشان مرد بزرگی بوده؟

 گفتم: در زمان حیات خودش كسی مانند او نبوده است! بله، صریحا گفتم، اعتقاد بنده این است. اینجا را توجه كنید، این‌ها مسئولیت دارد! یكی گفت: پس ایشان امام بوده‌اند؟!

 گفتم: چی گفتی؟ چی گفتی؟ گفتم دهانت را ببند! زبانت را ببند!

 گفت: من من گفتم ایشان امام ...

 گفتم: امام این است! رو كردم به قبر مطهر، گفتم: امام این است! ما دوازده تا امام داریم! ایشان، شیعه این امام است. گفتم: دیگر نگویی ها! خیلی با ادب بودند، معلوم بود كه خیلی فرد محترم بوده و فرهنگ خاصی داشتند

 گفتم: نه به ایشان و نه به غیر ایشان امام نگویید. ما دوازده تا امام بیشتر نداریم، امام این است! و چهار تا فرزند بعد از او، و هفت‌تا پدر قبل از او، این می‌شود امام. دو تا معصوم دیگر كه حضرت زهراء و پیغمبر كه آن‌ها هم مرتبه‌شان مرتبه امامت است، هم حضرت زهراء سلام اللَه علیها، و هم پیغمبر، چون پیغمبر صلی اللَه علیه و آله هم مرتبه امامت داشتند و هم مرتبه نبوت داشتند.

 ببینید، از یك طرف می‌گویم مانند او در زمان حیاتش كسی نبود. این درست و روی حرفم هم ایستاده‌ام و به این مسائل هم ما توجه نداریم، این یكی، اما همین كه پای امام وسط می‌آید، پای خط قرمزهای تشیع پیش می‌آید، خط قرمزها و مبانی تشیع پیش می‌آید، سفت باید ایستاد و از آن حدود تجاوز نكرد.

 امام زمان ما این است، یعنی ما سوی اللَه را دارد تدبیر می‌كند، دارد اداره می‌كند. چه تدبیری؟ تدبیری كه اگر اراده نكند، این سخنان از دهان من خارج نخواهد شد و اگر اراده نكند، گوش شما سخنان مرا

 نمی‌شنود، و اگر اراده نكند، مغز شما و قلب شما مطالب مرا درك نمی‌كند. این‌ها به اراده كیست؟ آن امام زمان.

 و حالا ما می‌گوییم مثلا بخشی ... اصلا می‌شود گفت كه ما در قبال این امام زمان رقمی هستیم؟! چه رقمی هستیم؟ بهتر است بگوییم صفر دیگر! خیال خودمان را راحت كنیم و باید هم بگوییم و به این نقطه هم می‌رسیم و گفتن صفر برای ما فخر و افتخار خواهد بود! افتخار این است.

 پس بنابراین آن كسی كه تعلق به حكم اللَه دارد، آن امام زمان است. آیا عمل امام زمان و دستور امام زمان را آنوقت ما باید بر كتاب اللَه عرضه كنیم؟ چه كتابی؟ ما چقدر از این كتاب اللَه فهمیدیم؟ آخر عَمقُلی! اول كتاب اللَه را برو بفهم، بعداً بگو فعل اولیاء خدا را باید بر كتاب اللَه عرضه كنیم. تو بسم اللَه را هنوز نمی‌فهمی معنایش چیست، چی چی را می‌خواهی بر كتاب اللَه عرضه كنی! دوتا آیه از تو سؤال می‌كنند ...، آنوقت برو فعل اولیاء خدا را بر كتاب خدا عرضه كن، بر سنت عرضه كن.

 امام زمان به من می‌گوید امشب باید تا صبح بیدار باشی و علم قطعی و علم ظاهری دارم كه اگر من امشب چهار ساعت نخوابم سكته قلبی قطعا انجام خواهد شد و انجام دادنِ عملی كه موجب سكته قلبی است طبق آیه قرآن و طبق سنت حرام است. حرام است یا نه؟ چكار باید كرد؟ حرف امام زمان را باید گوش داد یا حرف اطباء را؟ طبیب هم راست می‌گوید، او هم طبق وظیفه خودش باید بگوید، طبیب هم كه معصوم نیست، او می‌گوید طبق اطلاعاتی كه بنده دارم، طبق معلوماتی كه از این آزمایش‌ها و از این معاینات برای من حاصل شده شما باید این كار را انجام بدهی و واجب هم هست انجام بدهی.

 آیا اگر امام علیه السلام دستور ندهد و ما به وظیفه و دستوری كه طبیب می‌دهد عمل نكنیم، عقاب پشتش هست؟ بله. اما اگر امام این حرف را زد چی؟ همه چی می‌رود كنار، سكته هم كردی، كردی، شاید امام علیه السلام بگوید شما باید این را بخوری ولی تضمین نكند، گارانتی ندهد، بگوید من تضمین نمی‌كنم، به شما گارانتی نمی‌دهم كه شما سالم بمانید، اصلا شاید دلش بخواهد شما سكته كنید! مسئله چه می‌شود؟

 یكی از افراد می‌گفت، اتفاقا از فامیل خود ما بود، ناراحتی قلبی برایش پیش آمده بود، بنده خدا آمده بود در منزل، تازه از بیمارستان آورده بودندش، یك هفته گذشته بود، شب امام رضا علیه السلام را در خواب می‌بیند، حضرت به او می‌فرمایند: نمی‌خواهی به دیدن ما بیایی؟!

 از خواب بلند می‌شود و حضرت را در خواب دیده و خواب هم خب ظاهر است دیگر، حالا جوری هم لابد این خواب برایش روشن بوده كه توهم و تخیل نیست. چون خواب شیطانی ممكن است باشد، خواب رحمانی ممكن است باشد. برایش مشخص بوده كه این خواب مورد نظر حضرت است، یعنی حضرت عنایتی به او دارند، خب باید چكار كند؟ بلند شود برود دیگر!

 حالا من مریضم، اطباء گفته‌اند از تختت تكان نخور، فرض بكنید كه قرص‌ها و فلان ... وقتی كه‌

 حضرت امام رضا می‌فرمایند به دیدن ما نمی‌خواهی بیایی؟ باید بلند شود برود، منتها گفت اگر به افراد بخواهد بگوید خب نمی‌گذارند، عیالش و بچه هاش، رفت همسایه رفیقی داشت، آمد آن را صدا كرد و گفت ببین فلانی قضیه این است، می‌دانم كه این‌ها نمی‌گذارند، من می‌خواهم به عنوان این‌كه می‌خواهی مرا یك خورده بگردانی، مرا بلند كنی با ماشینت، آهسته، بیاوری زیارت امام رضا و برگردی، البته شاید یك چیزهایی هم كه نقل می‌كردند از او، یك چیزهایی هم احساس كرده بود. این می‌گوید بسیار خب، این بنده خدا را بلند می‌كند سوار ماشین و می‌آورد مشهد و خیلی آهسته و خیلی خوب و خیلی سر كیف و در راه هم خیلی حالش خوب و می‌گفت با هم آمدیم در مشهد و زیارت كردیم و با ویلچر بردمش و زیارت كرد و خیلی هم به ما خوش گذشت، شب جمعه‌ای بود، می‌گفت آمدیم در همان مسافرخانه، نصف شب، بلند شد گفت فلانی خداحافظ ما رفتیم! حضرت آمدند فرمودند فلانی ما اینجا صدایت كردیم پیش خودمان نگهت داریم ...! و گفت خداحافظ! برو سلام ما را به همه برسان و رو به قبله دراز شد و گفت اشهد أن لا إله ... رفت صفا كرد!

 خب این چی است؟ این دعوت نیست؟ خب حالا آقایان اطباء می‌گویند تكان بخوری حرام است! واقعا هم حرام است، نه این‌كه حرام نیست، حرام است، من این طرف را رد نمی‌كنم، درست است، ولی صحبت سر این است كه با امام رضا چه باید كرد؟ حرف من این است. آیا باید به دستور ظاهری طبیب عمل كرد، یا به دعوت امام رضا؟ امام رضا می‌خواهد بیایی در اینجا چون دیگر عمرت تمام است، خب باید این را انجام داد دیگر.

 افرادی كه با سید الشهداء بودند مگر غیر از این بود؟ مگر غیر از این بود؟ در شب عاشورا، مگر سید الشهداء صریحا و علناً نفرمودند كه هركه فردا باشد شهید می‌شود؟ حضرت مخفی نكردند، از این صریح‌تر؟ حتی جایشان را هم نشان دادند. البته قبل از این كه آن جایگاه و منزل و مقام همه را نشان بدهند، این را صریحا امام علیه‌السلام برای افراد، بیان می‌كنند كه: اگر امشب بمانید، فردا شهید می‌شوید، ولی اگر كسی نمی‌خواهد بماند، امشب برود. كسی كه فردا صدای غربت مرا بشنود و در مقام دفاع برنیاید، به روی در آتش جهنم می‌افتد. این حرف را زدند.

 حالا می‌گویم كه در جریان كربلا چنین قضیه‌ای اتفاق افتاد، مسئله روشن، كلام امام علیه السلام صریح است، همه هم می‌دانند حضرت خلاف نمی‌گویند، مطلبی كه حضرت می‌فرماید رد خور ندارد. چراغ را هم خاموش كردند، حالا هركس می‌خواهد برود، بلند شدند نگاه كردند دیدند سی چهل تا بیشتر نماندند. تمام شد، همه رفتند، حالا اینها حداقل این‌قدر بودند كه گفتند نمانیم تا فردا صدای غربت امام را نشنویم و گذاشتند رفتند. صحبت من این است، عملی كه این‌ها انجام دادند، آیا عمل این‌ها از نقطه نظر موازینی كه بیان شد چیست؟ حرام است! ولی خب حضرت گفتند كه این را ما به شما بخشیدیم. این را به شما بخشیدیم. در آن شب حضرت یك ارفاقی در واقع می‌شود گفت نسبت به آن‌هایی كه رفتند داشتند. همه آن‌ها عملی كه انجام دادند در آن شب، عمل حرام بود. چون پسر پیغمبر و امام زمان خودشان را در میان این دشمن تنها گذاشتند.

 این عمل می‌شود حرام.

 چون حفظ امام زمان در هر وقتی شرعا واجب است، از احكام شرعیه است، مثلا فرض بكنید كه اگر كسی قصد تعدی دارد، قصد ضربه زدن دارد، قصد إهلاك امام زمان علیه السلام دارد، بر تك تك افراد واجب است كه بیایند جلوی این مسئله را بگیرند و اگر هم كشته شدند شهید هستند. پس عملی را كه این‌ها انجام می‌دهند می‌شود حرام. ولی حضرت آن ثقل حرام را برداشتند، اینها می‌توانند چون امامند و می‌توانند كه در روز قیامت ...

 سیدالشهداء خیلی كریم بود، خیلی عزیز بود، خیلی حر بود، خیلی آزاد بود، یعنی اصلا این عبارات، عباراتی نیست كه بتواند آن شأن و مقام امام را توصیف كند. لذا با این‌كه اینها فعل حرام انجام داده بودند این مطالب را از خودم نمی‌گویم ها با این‌كه این فعل حرام انجام داده، این وزر و وبال فعل حرام را از او بر می‌دارد و این را بر می‌گرداند و در همان موقعیت قبل از این می‌گذارد. خودش می‌داند و زندگی خودش. همان، همان روالی كه تا الآن داشته، همان وضعیتی كه تا حالا داشته، همان نماز و روزه‌ای كه تا حالا می‌خوانده، اینقدر این‌ها بزرگوارند.

 حالا ما، ما، ما، به خاطر یك مسئله، ما و امثال ما، بلند می‌شویم می‌رویم در صحن أمیرالمؤمنین، در صحن سیدالشهداء، آنجا موضع می‌گیریم، تا این كه آن‌ها وقتی تیر و توپ و ... می‌زنند، بخورد بگوییم هان نگاه كنید! نگاه كنید! این‌ها دارند به اینجا می‌زنند!

 ببینید چقدر فرق است! می‌رویم در صحن أمیرالمؤمنین موضع می‌گیریم كه در وقتی كه در مقابل كفار هستیم، آنها به حرم امام بزنند تا ما به همه دنیا بگوییم آقا دارند می‌زنند، دارند می‌زنند، چكار می‌كنند. یا مسائل دیگری كه خب حالا زمانه كم‌كم آن‌ها را روشن می‌كند.

 امام می‌آید اصل مسئله را بر می‌دارد، اینجا دریا و اقیانوس حریت و آزادگی است. اصلا حریت و آزادگی ناتوانند از اینكه آنچه كه در مرام و مكتب سید الشهداء است بخواهند بیان كنند. مناعت و عزّت نفس، ناتوانند از این‌كه بخواهند آن عزت نفس و آن مناعتی كه امام معصوم علیه السلام دارد، بخواهد آن را بیان كند. لغت نمی‌تواند به آن محتوا برسد، به آن واقعیتی كه در قلب امام علیه السلام هست بخواهد برسد. لذا با این‌كه این‌ها عمل حرام انجام می‌دهند و فعل حرام انجام می‌دهند حضرت می‌گویند بروید، بروید، أنتم فی حلّ من بیعتی، شما آزادید، من بیعت را برداشتم، آن‌ها هم خوشحال، شنگول، كه الحمدلله امام بیعت را برداشت و یا علی! بزن به چاك! برو دیگر! بزن بریم! خودش گفته!

 این رودربایستی را امام حسین شب عاشورا برداشت، آدم در دلش می‌گوید حالا چكار كنم؟ حالا این امام است، این پسر پیغمبر است، سی هزار لشكر آمده، هی می‌رود در دلش می‌گوید ای داد بی داد، ای فلان ...، ولی حضرت آنقدر حریت دارد، حضرت آنقدر عزت دارد، آنقدر مناعت دارد، كه كاری كرد كه آن‌ها

 این مقدار احساس را هم دیگر نكنند. آقا من خودم بیعت را برداشتم، من خودم آن تعلقی را كه شما نسبت به تكلیف داشتید، آن تعلق را قطع كردم دیگر چه می‌خواهید؟ بلند شوید بروید دیگر! به برادرش هم گفت برو، ببین تا كجا، به پسرش هم گفت برو، به برادرش هم گفت برو، به نزدیك‌ترین افرادش. كه این مردم فقط مرا می‌خواهند، نه با تو ای برادر ای أبالفضل كار دارند، نه با سایر افراد و با هیچ‌كس كاری ندارند، مسئله، من هستم. ولی آن‌ها درك كردند، آن‌ها امامشان را شناخته‌اند. آن‌ها می‌دانند كجا بروند.

 من به یكی از رفقا می‌گفتم كه اگر من آن شب بودم و توفیق برای همچنین قضیه‌ای انجام می‌شد، چون توفیقش را هم باید آن‌ها بدهند، من اگر بودم، یك جور دیگر حرف می‌زدیم، می‌گفتیم خیلی خب ما می‌رویم عیبی ندارد! ولی شما یكی مثل خودتان را نشان بدهید، ما می‌رویم! اینجا دیگر هیچ كاری امام نمی‌تواند بكند! گفتیم خیلی خب اگر قرار به گفتن است ما هم بلدیم! ما هم بالاخره دوتا كتاب خوانده‌ایم! باشد! عیبی ندارد، ما از اینجا می‌رویم ولی یكی مثل خودت نشان بده! كسی نیست، امام حسین یكی است، دو ندارد، حسین‌های زمان یعنی چه؟ علی‌های زمان یعنی چه؟ این حرفها چیه؟ بنده یك سخنرانی می‌شنیدم در زمان خیلی سابق، یك مرد بزرگی هم بود، اتفاقا در جلد سوم اسرار ملكوت، در این زمینه یك مطالبی را عرض كرده‌ام و عرض می‌كنم انشاءاللَه تا خدا توفیق بدهد كه تمام بشود، بله، صحبتشان این بود كه شمر آن زمان گذشت، مرد، دفن شد، ما امروز باید شمرهای زمان را بشناسیم.

 بله! شمر زمان درست است، ممكن است فرض بكنید كه در یك زمانی هزار تا شمر هم باشد. مگر صدام نبود؟ صدام كمتر از شمر بود؟ صدام و غیر صدام، حالا فقط صدام شمر باشد؟ نه خیلی‌ها هستند، بله، زیاد هستند، غیر صدام هم هستند، شمر هستند، یزید، عبیداللَه، بدتر از آن‌ها هم هستند! از آن‌ها بدتر هم داریم، از عبیداللَه بدتر هم داریم.

خوش بود گر محك تجربه آید به میان‌ \*\*\* تا سیه روی شود هركه در او غش باشد.

 آب ندیده‌ایم! اگر آب ببینیم از عبیداللَه هم بدتر می‌شویم. خدا رحمت كند مرحوم حاج حبیب خراسانی را كه می‌فرماید:

عیان گردد چو در آب افتد این مرغ‌ \*\*\* كه مرغابی بود یا ماكیان است‌

 هنوز آب ندیده‌ایم! و الّا شنایمان بد نیست! زیر آبی هم می‌توانیم برویم. رو آبی هم بلدیم. گفت بیا اینجا شنا كن بیا اینجا! گفت بلد نیستم، گفت خب زیر آبی بیا! زیر آبی را كه همه بلدیم! اگر شنا بلد نیستیم روی آب برویم، زیر آبی خب می‌توانیم ...!

عیان گردد چو در آب افتد این مرغ‌ \*\*\* كه مرغابی بود یا ماكیان است‌

 مگر نباید فعل امام را عرضه بداریم به كتاب و سنت؟ كتاب و سنت می‌گوید این عملی كه می‌كنی حرام است. پس باید به امام زمان بگوییم با عرض معذرت، چون كه ما علم داریم بر این‌كه بیداری تا به صبح، این بیداری موجب ضرر بر بدن است، و ضرر بر بدن هم طبق كتاب و سنت حرام است، پس بنابراین ما این دستور

 شما را نمی‌توانیم اطاعت كنیم. نیم ساعت اطاعت می‌كنیم، یك ساعت اطاعت می‌كنیم، حضرت هم می‌فرمایند خوش آمدید! خوش آمدید! ما حرفی نداریم، ولی از كیسه‌ات رفت، از كیسه ات رفت، ما نمی‌خواستیم در این دنیا تو یك ربات باشی! می‌خواستیم در این دنیا تو به آن مرتبه انسانیتت برسی.

 راجع به مطالبی كه خدمت رفقا عرض كردیم در جلسات گذشته كه نه تنها فعلِ امام و معصوم علیه السلام با كتاب و سنت ممكن است مخالف باشد، بلكه عملا موارد عدیده‌ای هم به رفقا ارائه دادیم، كه در این موارد عدیده، عمل آن‌ها یك عمل خاص و استثنائی بوده و واجب بوده بر افراد كه اطاعت كنند. در آن قضیه أوامری كه داشتند، قضیه حضرت ابراهیم، قضیه حضرت خضر، قضیه حضرت موسی، قضاوت‌های حضرت داود علیه السلام، مطالبی كه در زمان ائمه اتفاق افتاده، امیرالمؤمنین یا امام حسین، امام صادق علیهم السلام و بقیه، مطالبی كه از امام زمان علیه السلام در زمان ظهورشان اتفاق می‌افتد طبق آثار و طبق اخبار. حضرت می‌فرمایند این كار را بكن، این كار را نكن، با این ازدواج كن، این را طلاق بده. این‌ها چیزهایی است كه در خود زمان ظهور حضرت هست، و واجب است، به زن می‌گویند باید از شوهرت جدا شوی، باید جدا شود. به مرد می‌گویند باید از زنت جدا بشوی، باید جدا بشود. كدام یك از این‌ها با كتاب و سنت جور در می‌آید؟ كدام یك از این‌ها؟

 البته خدمت رفقا عرض كردم این مطالبی را كه فعلا صحبت می‌شود بعدا به صورت كتاب رفقا انشاءاللَه زحمتش را می‌كشند، و با یك مقدار تفصیلات فنی‌تر، یك مقدار مطالب اضافه، فنی‌تر، این مطالب انشاءاللَه بصورت كتاب این مسائل منتشر می‌شود و جلوی خیلی از اعتراضات و اشكالاتی كه مطرح شده است را انشاءاللَه خواهد گرفت.

 این قضیه نشان می‌دهد كه حكم الهی به عنوان یك قضیه اصطلاحی موجبه كلیه نیست كه تمام احكام الهی، همه این‌ها احكام ثابت و پایدار و غیر قابل استثناء و غیر قابل تقیید و تحوّل باشند و افراد باید در تصرفات، در دستورات، در صحبت‌ها، در مطالب خودشان، در افعال و اعمال به آن مطالب كلی به عنوان یك قضیه موجبه كلیه باید رجوع كنند؛ خیر، بلكه، آن مطالب به عنوان قضیه موجبه جزئیه است.

 قضیه موجبه كلیه در حكم اللَه این است: هرچیزی كه اراده خدا و رضایت خدا، در انجام آن فعل، به بنده و مكلّف تعلق بگیرد، آن عبارت از حكم خداست. خب حالا گاهی اوقات آن قسم است، گاهی اوقات قسم دیگر خواهد بود. هرچیزی كه اراده خدا به آن تعلق بگیرد، از كجا معلوم؟ اول ما نباید بیاییم و یك احكامی را ثابت قرار بدهیم و بگوییم حكم خدا این است و غیر قابل تغییر، مثل آئین‌نامه‌ای كه برای سازمان‌ها و برای ادارات و وزارت‌خانه‌ها و این‌ها تنظیم می‌كنند و هركسی كه بیاید باید طبق آن آئین‌نامه عمل كند، طبق آن قوانین عمل كند، چه وزیر باشد، چه مدیر باشد، چه هر مسئولی می‌خواهد باشد، معاون باشد، حتی آن آبدارچی هم بایستی طبق آن قوانین عمل كند و اگر نكند مورد بازخواست قرار می‌گیرد. مورد تعقیب قرار

 می‌گیرد و می‌شود از او شكایت كرد كه او طبق آئین‌نامه عمل نكرده.

 اما در اسلام و احكام اسلام اینطور نیست. حكم اسلام این است كه هر فعلی كه رضای الهی و اراده الهی برای بنده خاص، یا برای عده متعدد به آن تعلق بگیرد، آن می‌شود حكم الهی. خب این حكم اللَه گاهی اینطور است، گاهی نحوه او فرق می‌كند. گاهی حكم اللَه در نماز شب خواندن است، گاهی حكم اللَه در خلاف است.

 خود بنده در یك زمانی بود، مرحوم پدرم به من فرمودند نماز شب نباید شما بخوانید! خب حالا او چه می‌بیند و به چه قسم می‌بیند؟ بعد هم هرچه می‌گفتند بخوان، نمی‌خواندیم! گفتم آقاجان من استصحاب جاری می‌كنم! هی می‌گفتند چرا اینقدر تنبلی می‌كنی؟ گفتم من استصحاب می‌كنم! گفتند از همه اصول فقط استصحاب را یاد گرفته‌ای؟ تازه استصحاب در وقتی است كه مخالف نص نباشد، من الآن دارم خودم می‌گویم بخوان ...! خب دیگر از این كارها و جسارت‌ها خیلی داشتیم!

 گفتند كه نباید نماز بخوانید، گفتم بسیار خب. من واقعا آن موقع پَر پَر می‌زدم برای بلند شدن و نماز شب خواندن. گفتند كه امر است و نباید بخوانی و نمی‌خواندم. خب چه باید كرد؟ او دارد درست می‌گوید، آن چیزی را می‌بیند در من كه من با بیست و دو سال سن آن را نمی‌بینم ولی او دارد می‌بیند. می‌گوید امروز را بخوان، فردا نخوان. پس فردا با این شرائط بخوان. آن تكلیفی متعلق به انسان است كه آن تكلیف از روی اراده و رضای الهی نازل شده باشد و تعلق بگیرد، نه تكلیف فیكس و منضبط خاص آئین‌نامه‌ای كه ما باید امور خود را نسبت به آن تنظیم كنیم. اگر بخواهد این نحوه باشد، پس بنابراین به دستور و فرمان امام هم دیگر نمی‌شود عمل كرد. چون دستور او با آن آئین نامه مخالف می‌شود.

 امام صادق وقتی به آن شخص خراسانی می‌فرماید برو در تنور، آن شخص خراسانی می‌گوید بروم می‌سوزم یابن رسول اللَه! آتش را نمی‌بینید دارد می‌رود بالا؟ حضرت می‌فرماید بله دارم می‌بینم می‌رود بالا، بفرمایید تشریف ببرید، آن تو گرم تر از اینجاست! او می‌گوید یابن رسول اللَه ما شما را می‌خواهیم با یك گرمای معتدل! نه با گرمایی كه ما را بسوزاند!

 ما، اماممان را می‌خواهیم با یك گرمای معتدل! توجه كردید؟ اما گرمایی كه بیاید این نفس را بسوزاند، آن امام را نمی‌خواهیم. گرمایی كه بیاید تخیلات ما را بسوزاند، آن گرما را نمی‌خواهیم. گرمایی كه بیاید توهماتِ ما را بسوزاند، آن گرما را نمی‌خواهیم. گرمای معتدل، می‌گویند آتش خوب است كه انسان در كنارش گرم بشود، نه این‌كه ... خب؛ امام علیه السلام به این دستور می‌دهد این اطاعت نمی‌كند؛ مثل ما! ما هم اطاعت نمی‌كنیم، اگر بودیم اطاعت نمی‌كردیم دیگر، تازه ما طلبه هستیم، آن بدبخت طلبه هم نبود، او می‌گفتش كه یابن رسول اللَه خب می‌میرُم كه بُرُم اون‌جا! مشهدی بوده!

 خب اگر ما هم آنجا بودیم چه می‌گفتیم؟ می‌گفتیم كه ا! یابن رسول اللَه مگر خودتان نمی‌گفتید و لا تلقوا بأیدیكم إلی التهلكة! آن آتش را نمی‌بینید؟ ما طلبه‌ایم، محاجّه می‌كنیم! در مقابل امام علیه السلام‌

 محاجه می‌كنیم! ما طلبه‌ها، بله، آنقدر جسارت و جرأت داریم كه در مقابل امام معصوم بایستیم و محاجه كنیم!

 خدا نیاورد آن روز را. كه آن روز، روز مرگ ما خواهد بود. مرگ و نابودی ما ... در مقابل امام علیه السلام بخواهیم مطلبی را بگوییم. بله، حضرت می‌فرماید بله، خودم دارم می‌بینم كه آن‌جا دارد آتش می‌رود بالا ...، ولی وقتی آن یكی می‌آید، هنوز ننشسته حضرت به او چه می‌فرمایند؟ قبل از این‌كه سلام و علیك كنی و بنشینی، برو در آن تنور! اصلا نه چشمی و نه اعتراضی، یكسره سرش را می‌اندازد هارون ها! می‌رود در تنور، می‌رود آنجا می‌نشیند. مرد خراسانی اصلا وحشت می‌كند كه آه سوخت! جزغاله شد رفت هوا!

 حضرت شروع كردند صحبت كردن، یك مطالبی از این طرف و از آن طرف و ذهن او هم منصرف شد. نیم ساعت گذشت، یكدفعه گفتند برو رفیقت را ببین دارد چكار می‌كند، رفت دید با آتش‌ها دارد یك قل دو قل و از این بازی‌ها می‌كند! این آتیش‌ها را می‌اندازد بالا و می‌اندازد پایین. حضرت گفتند بگو بیاید بالا دیگر، بگو بیاید بنشیند، آمدند نشستند و ...

 اراده الهی الآن به چه تعلق گرفته؟ رضای الهی به چه تعلق گرفته؟ اراده الهی به كلام امام صادق تعلق گرفته، این! این هرچه بگوید می‌شود شرع! درست شد؟ پس حالا شرع را فهمیدیم كه چیست؟ شرع عبارت است از كلامی كه معصوم بگوید، تمام شد. امری كه معصوم بكند، نهی‌ای كه معصوم بكند، معصوم، نه غیر معصوم، متوجه شدید؟ آن امام! آن مسائل می‌شود شرع.

 خیلی خب، حالا آمدیم سراغ اولیاء خدا، اولیاء خدا تكلیفشان چیست؟ نسبت به اولیاء خدا همانطوری كه در جلد دوم اسرار، بنده تا حدودی، البته تا حدودی، بنده راجع به آن مسئله بحث كرده‌ام و خدمت رفقا هم عرض كردم كه مسئله اصلا بالاتر از آن است كه بنده اصلا جرأت برای تكلمش را حتی داشته باشم، اولیاء خدا، كلامشان و فعلشان و تصرفشان در تحت تصرف امام علیه السلام، نفس آن فعل امام علیه السلام خواهد شد. یعنی چه؟ یعنی فرض كنید اگر یك ولی الهی به یك شخص بگوید كه امشب تا صبح باید شما به نماز بایستید، یا به بیداری باید شما قیام كنید، یا فلان عمل را انجام بدهید، نخوابید، اگر ولی الهی یك همچنین مطلبی را بفرماید، صحبت در اینجاست، ببینید مطلب را دیگر خیلی دارم می‌آورم پایین اگر اطباء گفتند كه اگر بی‌خوابی بكشید برای شما خطر است و حرام.

 من یك وقت با یكی از دوستان بودم، یكی از دوستان طبیب چشم، همین رفیقمان آقای دكتر سجادی، یكی از دوستان هم بود، كه آن یك بیماری چشمی داشت، كه در شب خوب نمی‌توانست ببیند. تا این حرف را گفت، یك دفعه ایشان گفتش كه: رانندگی در شب برای شما از نظر بنده حرام است! بعد گفت: حرامش را آقای طهرانی باید بگوید! گفتم نه، من هم همین كه شما می‌گویید را می‌گویم، رانندگی برای شما در شب حرام است، چرا؟ چون طبق تشخیص طبیب چشم او قدرت دید را در شب از دست می‌دهد، ضعیف می‌شود. اگر یك بچه بیاید جلو، می‌زند و زیرش می‌گیرد. پس بنابراین، فعلی كه الآن، عملی كه الآن این طبیب الآن‌

 دارد این را مطرح می‌كند، هم عقلا واجب است، و هم عرفا واجب است و هم قانونا. محكمه اگر یك كاری بكند، این را چكار می‌كند؟ به عنوان یك مجرم الآن تلقی می‌كند. وقتی طبیب به تو گفت كه حرام است و نباید انجام بدهی چرا شما رانندگی كردی؟ شرع هم همین را می‌گوید. و همینطور سائر مطالب، سایر موارد. موارد طبی، غیر طبی و .... در یك همچنین موقعی فرض بكنید كه یك ولی الهی به همین شخصی كه طبیب گفته رانندگی در شب حرام است: آقا این نامه را بردار، سوار ماشین شو، خودت هم رانندگی كن و ببر از این شهر به فلان شهر، سه ساعت هم باید در طول مسیر باشی، صبح نخوابیده، ظهر نخوابیده، عصر نخوابیده، وضع چشم هم ... چكار باید بكند؟ باید بگوید من نمی‌برم؟ یا باید ببرد؟ این كلام ولی الهی در اینجاست، گفتیم اگر امام علیه السلام بود این می‌شود شرع. و كلام امام علیه السلام با این كلام ولی الهی، چه ارتباطی می‌تواند داشته باشد؟ آیا كلام ولی الهی با كلام امام معصوم تفاوت دارد؟ ولی آن كسی است كه كلام او را اگر امام زمان علیه السلام هم در اینجا باشد، همین را بفرماید كه این شخص به تو دستور داده. این می‌شود ولی الهی.

 پس فرق او با امام چیست؟ چه فرقی با امام دارد؟ فرقش در سعه وجودی است، نه در انكشاف واقع و مصلحت شخصی، یا مصلحت اجتماعی. سعه وجودی امام علیه السلام بیشتر است از سعه وجود ولی، الآن این پارچ بزرگتر است از این لیوان. آبی كه در این است، با آبی كه در آن است یكی است یا دوتاست؟ یكی است، این آبی كه الآن در این لیوان است از كجا آمد؟ من این آب را ریختم، هان ببینید دارم می‌ریزم، این آبی كه الآن در این لیوان هست همین آبی بوده كه در این پارچ بوده. دو آب نیست، این یك آب تصفیه شده است، ولی وقتی كه در اینجا ریخته می‌شود، آیا تصفیه‌اش گرفته می‌شود؟ موادّ افزودنی‌اش زیاد می‌شود؟ سنگینی‌اش زیاد می‌شود؟ نه، همان است.

 ارتباط بین ولی و بین امام معصوم این است، ارتباط بین این لیوان و این پارچ است. این چیزی كه در اینجاست، همین است كه در اینجاست. اگر این آب در موقع ریختن در این لیوان تغییر كند، الآن سختی‌اش فرض كنید كه من باب مثال صد است، وقتی كه در اینجا ریخته می‌شود سختی‌اش بشود چهارصد پس معلوم می‌شود این آب با این آب دوتاست. این ولی نیست، این ماها هستیم، ماها اینطور می‌شویم، آن فیض الهی وقتی كه می‌آید، همین كه می‌آید در قالب ما، منِ بنده، و امثال بنده، وقتی كه می‌آید، تغییر و تحول پیدا می‌كند، با تغییر و تحولات تخیلاتی ما، و نفسانیات ما، و شیطنت‌های ما، و نفس ناآرام ما و ارتكازات ذهنی ما و برداشت‌های ما، و صفات و ملكات ما، با تمام این‌ها می‌آید قاطی می‌شود و آن وقت ببینید دیگر چه در می‌آید بیرون.

 آن یك چیز دیگر آمده، این یك چیز دیگر دارد در می‌آید بیرون. این آب با سختی پنجاه آمده این تو، این آب با سختی هشت میلیون دارد در می‌آید! ای كاش چهارصد و پانصد بود! درست شد؟ این می‌شود دو تا، این می‌شود صد و هشتاد درجه تفاوت، وقتی كه آن نور وارد نفس شده، آن اراده وقتی كه آمده، آن علم وقتی كه آمده، آن قدرت وقتی كه آمده، وقتی آمده در این نفس، این نفس نتوانسته است او را خالصانه توجه‌

 كنید! خالصانه نگه دارد و بعد خالصانه از این زبان بدهد بیرون. آمده این را قاطی كرده، هم زده، هی هم زده، هی هم زده، مثل گوش‌كوب! عین این ماشین‌های همزن، كه دوغ درست می‌كنند و هی همزده و همزده، آنچه كه در می‌آید: ا ا ا! این اصلا یك چیز دیگر درآمده! این یك چیز دیگر بود، این نهی بود، حالا از این دهان دارد امر در می‌آید! این امر بود، حالا از این دهان دارد نهی بیرون می‌آید! زاویه صد و هشتاد درجه اختلاف در اینجا درست شد، چرا؟ این نفس قاطی است!

 ابن زیاد و یزید وقتی كه أمر می‌كنند، معاویه وقتی كه می‌آید لشكر شام را می‌خواهد فریب بدهد چطور فریب می‌دهد؟ مگر معاویه آیه قرآن را نمی‌داند؟ مگر معاویه سنت پیغمبر را نمی‌داند؟ مگر معاویه برائت و بی‌گناهی أمیرالمؤمنین را نسبت به قتل عثمان نمی‌داند؟ همه را می‌داند، اما شیطنت! پدرسوختگی! شیطنت، حقه بازی، كه در این نفس اوست و برای ریاست و روی تخت نشستن جان می‌دهد و جان می‌ستاند، می‌آید چكار می‌كند؟ آیه قرآن را: و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطاناً! أمیرالمؤمنین كشته؟ هان؟ آیه قرآن را می‌داند، ولی وقتی می‌آید در قلبش، این شروع می‌كند این آیه را چرخاندن! خب چكار كند؟ بیعت با علی واجب است یا نه؟ بیعت با علی واجب است. خب اگر بخواهم بیعت كنم، خب علی می‌گوید برو كنار! همانطوری كه به زبیر و طلحه حضرت گفت اینجا برای چه تشریف آورده‌اید؟ بروم چراغ بیت المال را خاموش كنم، بروم چراغ شخصی بیاورم، صحبت شما صحبت اجتماعی نیست و من دارم كار بیت المال را می‌كنم.

 ای داد بی‌داد! همین طلحه و زبیر این‌ها هم همینطور است. این معاویه هم می‌آید، ادراك می‌كند وجوب بیعت با أمیرالمؤمنین را، بیعت با ائمه همه واجب است در نهج البلاغه داریم كه و لا لشاهد أن یختار و لا لغائب أن یرد. وقتی كه می‌آید این چكار می‌كند؟ هی شروع می‌كند: خب چكار كنم؟ او مرا می‌گذارد كنار، پس بنابراین به دنبال یك راهی می‌گردم، قتل عثمان هم كه اتفاق افتاده، خب من هم كه قوم و خویشش هستم ....، خب عثمان مرده به تو چه مربوط است؟ برو كنار! بهتر از تو و نزدیك‌تر از تو هستند، برای چه راه افتاده‌ای؟ این شروع می‌كند گرداندن، چرخاندن، این مطلب وجوب بیعت با علی، و تسلیم شدن در برابر علی، و انقیاد در برابر علی را هی می‌آید با آن نفسانیات خودش می‌گرداند و بعد می‌گوید: ما بیعت مشروط می‌كنیم، یا قتله عثمان را تحویل بده ...، آن موقع اگر هم أمیرالمؤمنین قتله را تحویل می‌داد، می‌گفتش كه نه، یك كسان دیگری در لشكرت هستند! او كه آرام نمی‌نشیند!

 أمیرالمؤمنین می‌گوید خیلی خب، قتله عثمان چند تا بودند؟ همه این سه هزار تا كه نبودند، چهار تا بودند. خب این چهار تا را هم بیا و ببر! هر كار می‌خواهی بكن.

 می‌گوید نه، آن چهار تا چیه؟! بالاخره این همه بودند! بعد می‌گوید اصلا خودت هم جزوشان هستی! بالاخره به اینجا هم می‌رسد، شیطان شیطان است، شیطان شیطان است، اول از راه راست وارد می‌شود، راست‌

 نشد، یك خورده توام با دروغ، دروغ نشد اصلا تا جایی كه تهمت! تا آخر قضیه بالاخره باید برود. اول راست خودش را جلوه می‌دهد، پیش مردم همه موجه هستیم، همه منزه هستیم، همه ما را تبرئه می‌كنند، نشد مجبوریم چكار كنیم؟ از حقه بازی كمك بگیریم، از تقلب كمك بگیریم، از دروغ كمك بگیریم، از اختلاس كمك بگیریم، از همه چیز كمك بگیریم، هان؟ كمك بگیریم، از صدق كه نمی‌شود كمك گرفت از جای دیگر می‌آید جلو، وجوب بیعت با أمیرالمؤمنین از طرف خدا آمد از طرف شیطان كه نمی‌آید. آن از طرف خدا وجوب بیعت می‌آید در نفس: حالا این را چكار بكنم؟ در قبال این مسئله چه واكنشی نشان بدهم؟ قبول بكنم همه تاج و تختم رفته! شروع می‌كند نفس گرداندن، چرخاندن، می‌آید، می‌آید جلو، می‌گوید بیعت با علی اشكال ندارد، منتها از آن طرف مسئله قتل عثمان اتفاق افتاده، باید قتله عثمان را به ما تحویل بدهند، قصاص كنیم، بعد آنوقت چكار می‌كنیم؟ یك فكری می‌كنیم، به افراد می‌گویند، افراد دور و بری‌اش هم می‌گویند راست می‌گوید!

 یكی در نمی‌آید بگوید عثمان چند نفر بود؟ یك نفر بود! تو كه می‌خواهی سه هزار نفر را بكشی! مگر نداریم النفس بالنفس و الأنف بالأنف و العین بالعین؟ هان؟ این را چكار می‌كند؟ می‌پیچاند قضیه را، آن‌ها هم می‌گویند خیلی خب آقا راه می‌افتد، مردم از این طرف، از آن طرف كشته می‌شوند، سر چی؟ سر استكبار و سر عناد، همه این‌ها به این بر می‌گردد، سر استكبار و عناد.

 آن حقیقت و آن نوری كه از اینجا می‌آید، وقتی كه در این نفس می‌آید بر می‌گردد و چهره خود را تغییر می‌دهد و به یك چهره مشوّه عبور می‌كند و می‌رود جلو. اما نفس ولی، با نفس امام این پیوند را دارد، پس بنابراین اگر ولی یك حرفی را زد كه آن حرف از دیدگاه انسان ممكن است آن حرف مخالف باشد ... ولی! نه مجتهد! توجه كردید؟ مجتهد باید به همین مسائل ظاهر عمل بكند، چون هنوز دستش به ولی نرسیده، صحبت در آنجایی است كه ولی باشد، لذا در مسئله متابعت از كلام امام و از سنت امام، این مسئله اگر استثنا داشته باشد، اختصاص به همان مورد دارد، به همین هارون مكی كه امام صادق علیه السلام فرمودند برو در تنور، اگر فردا هارون مكی خودش بلند شود بیاید، اگر خودش بلند شود بیاید، در منزل امام صادق، ببیند تنور روشن است، حق دارد برود در تنور؟ نه! حضرت كه نگفته‌اند! اگر برود می‌سوزد و خدا پدرش را هم در می‌آورد! حضرت كه نگفتند تو بروی، برای چه داری می‌روی؟

 خب دیروز گفتند!

 خب دیروز گفتند، امروز كه نگفتند!

 نمی‌شود تخطی كرد! و به عنوان یك سنت نمی‌شود پذیرفت كلام امام را. وقتی كه انسان آن كلام را از امام تلقی كند، اختصاص به همان موقع دارد، مگر این كه امام برای او یك امَدی هم معین كند. ای شخصی كه تو در اینجا آمدی، هر روز كه می‌آیی اینجا اول باید یك عرض سلام به این تنور بكنی، بعد تشریف بیاوری اینجا بنشینی. اگر این باشد بله، می‌گوید هر روز باید بروی در تنور. ولی اگر امام علیه السلام بگویند الآن كه‌

 آمدی باید این كار را بكنی، این اختصاص به الآن دارد. حق نداری، حتی دو دقیقه دیگر هم حق نداری بروی. اگر حضرت بلند شد رفت، باز هم نمی‌توانی، باید ببینی چه گفته‌اند.

 عین همین مطلب هم در مورد ولی است، اگر ولی آمد یك مطلبی را گفت كه آن مطلب برای انسان شبهه دارد، شما می‌توانید دیگر به كتاب عرضه كنید؟ دیگر نمی‌شود، چرا؟ او الآن از مافوق قوانین و آن آئین‌نامه دارد صحبت می‌كند، آن ولی را ما می‌گوییم كه كلام او كلام اللَه و اراده او ارادة اللَه است، نه هر شخصی كه دو كلام خوانده، یا فرض كنید كه حالی پیدا كرده، یا می‌تواند تصرفاتی بكند، یا می‌تواند كلام غیر عادی بگوید، ما به او ولی نمی‌گوییم، او شخص عادی است، افراد عادی هستند، اطاعت از آنها واجب نیست، بلكه حرام است، و انسان باید مطالب را با آن یقینیات بسنجد. اما آن ولی الهی: مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه است، این شخص! مرحوم آقا رضوان اللَه علیه است، استاد ایشان، آخوندِ ملا حسینقلی همدانی، این افراد! این افراد. اگر این‌ها یك حكمی كردند، مثلافرض كنید كه باید شما از هم جدا شوید، آیا انسان واجب است اطاعت بكند یا نه؟ واجب می‌شود، چرا؟ چون می‌شود كلام امام.

 خُلف این قضیه را من حالا می‌خواهم عرض كنم، اگر قرار بر این باشد اینجا دیگر اهل علم، در این قضیه باید دقت بیشتری داشته باشند اگر قرار بر این باشد كه اطاعت از ولی منوط به شك نكردن باشد. یعنی چه؟ یعنی ما تا وقتی می‌توانیم از ولی اطاعت كنیم كه شك در فعل برای ما پیدا نشود، معنایش این است دیگر، اشكالی كه همه مطرح می‌كنند این است كه در صورت شك در صحت و نفوذ امر ولی، انسان باید آن كلام را به كتاب اللَه و سنت عرضه كند، اگر موافق كتاب اللَه و سنت بود، انجام بدهد و اگر مخالف بود انجام ندهد. اگر گفت كه امشب نماز شب بخوان، خب كتاب اللَه و سنت می‌گوید نماز شب دیگر! و من اللیل فتهجّد به نافلة لك، عسی أن یبعثك ربّك مقاماً محموداً. تازه كتاب و سنت می‌گوید مستحب است. حالا اگر این ولی گفت واجب است (كه در آن هم صحبت پیش می‌آید) خب این در این صورت اشكال ندارد. اما اگر آمد یك ولی گفتش كه آقا شما نماز شب نباید بخوانید، این می‌شود مخالف كتاب و سنت، هیچ اشكالی هم در من نیست، نه مرض دارم، نه اعصابم، نه قلبم، نه هیچی، همه چی نرمال، ولی می‌گوید آقا شما از این دفعه تا یك ماه دیگر نماز شب نباید بخوانید! خب این كه می‌شود مخالف كتاب و سنت، آیا شك نباید بكنید؟ باید شك كنیم دیگر. باید اطاعت كنیم؟ نه دیگر، مخالف كتاب و سنت است، چه می‌شود قضیه؟ هیچ! با تمام مطالبی كه ما گفتیم منافات پیدا می‌شود.

 اگر اطاعت از ولی منوط باشد به شك نكردن ...، مگر افراد از دو دسته خارجند؟ یا مقلد هستند، یا مجتهد بعدا بحث مجتهد را می‌كنیم، فعلا بحث مقلد است افرادی كه مقلد هستند: مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه می‌گوید استتار قرص، همین كه قرص خورشید رفت در زیر افق، موقع نماز مغرب است. این فتوای مرحوم قاضی است، هم مجتهد است و هم ولی الهی. افرادی كه در اینجا نشسته‌اند، این‌ها مقلد سید ابوالحسن‌

 اصفهانی‌اند، ایشان استتار قرص را به تنهایی كفایت نمی‌داند و حكم به بطلان نماز مغرب در یك همچنین وقتی می كند دیگر، هان؟ نماز باطل است دیگر، شما قبل از مغرب نماز بخوان، خب نماز باطل است، باید دوباره نماز بخوانید. قبل از این‌كه زوال ظهر باشد، خورشید بیاید در زوال، اگر شما بخواهید نماز ظهر بخوانید باطل است، قبل از این‌كه خورشید غروب بكند بخواهید نماز مغرب بخوانید باطل است.

 امروز دلم می‌خواهم یك ساعت زودتر به استقبال نماز بروم‌

 برو پی كارت! نماز به درد خودت می‌خورد. باید طبق تكلیف انسان عملش را انجام بدهد، درست؟ دو تكلیف در اینجا هست، دو فتوا در اینجا هست، یكی می‌گوید با استتار قرص، همین كه قرص خورشید مستتر شد، ولی الهی می‌گوید كه شما نماز را بخوانید، من می‌خوانم شما هم پشت سرم بخوانید، افرادی كه در آنجا نشسته‌اند، به مرحوم قاضی عرض می‌كنند، خیلی هم بی‌خود عرض می‌كنند عرض می‌كنند كه آقا صبر كنید بیست دقیقه كه ذهاب حمره مشرقیه بشود، ذهاب حمره مشرقیه، آن قرمزی، از بالای سر عبور بكند، یك ربع بیست دقیقه بعد كه گذشت، و مطابق شد با فتوای سید ابوالحسن اصفهانی ... آقای سید ابوالحسن اصفهانی خب مرجع بود، مجتهد بود، وظیفه خودش را دارد، حالا مصیب بودن، و مصیب نبودنش كه عرض كردم همه ما خاطی هستیم و معصوم كه نیستیم. آن طبق وظیفه خودش عمل می‌كند و به مقلدینش هم می‌گوید عمل كنند، خب درست است. ایشان به افرادی كه در آنجا هستند می‌گویند بیست دقیقه باید صبر كنید، اینجا این مسئله پیش می‌آید: ولی الهی می‌گوید آن نمازی را كه من برای شما مفید می‌دانم، الآن است، نماز بیست دقیقه دیگر برای شما مفید نیست؛ فایده‌اش كمتر است، آسید ابوالحسن اصفهانی طبق فتوایش می‌گوید نماز الآن حرام است و باطل است. خیلی خب، مقلدین در اینجا شك كرده‌اند دیگر، دیگر از شك هم بالاتر، شك در صحت كلام مرحوم قاضی مساوی است با عدم انقیاد و اطاعت از ولی الهی، پس ولی الهی می‌رود كنار.

 یا باید دست از تقلید سید بردارند، و هرچه این ولی الهی گفت بپذیرند، این همانی است كه مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌فرمودند. رسیدیم به مطلب در آن بحثشان با مرحوم علامه طباطبائی كه بنده نمی‌دانم در كجا نقل كرده‌ام، كه بنده خودم بودم و حضور داشتم در آنجا، صحبت در این بود كه مرحوم آقا می‌فرمودند با وجود شخصی مثل مرحوم قاضی، دیگر شاگردان ایشان نه سایر افرادی كه آقای قاضی را نمی‌شناختند، این افراد كه معذورند و مكلفند و خودشان می‌دانند نمی‌توانند از سید ابوالحسن اصفهانی تقلید كنند، تقلید از او می‌شود باطل. اما امثال آقای قاضی كه این مطلب را نمی‌گفتند، آن‌ها بزرگوار بودند، می‌گفتند بسیار خب صبر می‌كنیم، رعایت می‌كردند، می‌گفتند صبر می‌كنیم، تا یك ربع دیگر. طرف هم یقه استاد را گرفته كه نماز را نخوان و هم سر حرف خودش ایستاده، آنوقت آن بزرگوار هم چكار می‌كند؟ یعنی طرف نه دلش می‌آید كه‌

 این اقتدای به او را از دست بدهد، و نه این‌كه تسلیم او می‌شود! اگر تسلیم او بشود، خب می‌ایستد نماز می‌خواند، می‌گوید من تقلید را از آقا سید ابوالحسن می‌كنم، ولی نماز را هم پشت سر شما می‌خوانم. این؟؟؟ و؟؟؟ می‌شود كه. این كه یك بام و دو هوا می‌شود.

 پس اگر انسان در صحت كلام ولی شك بكند، این شك منجر می‌شود به عدم اطاعت از ولی. پس الآن سلوك زیر سؤال رفت، اصلا ما سلوك نداریم! چون مقلد برایش شك پیدا شده، در چه صورت شك پیدا می‌شود؟ شك نسبت به یك مرجعی كه خودش دارد. اگر مرجعش این ولی باشد، خب شك برایش پیدا نمی‌شود. اما اگر مرجع دیگری داشته باشد و از او تقلید كند، در این جا اگر بخواهد از مرحوم قاضی تقلید كند، نمازش باطل است چون مرجع او می‌گوید نماز الآن باطل است. اگر بخواهد از مرجع خودش تقلید بكند، متابعت از استاد را از دست داده. پس بنابراین اطاعت از استاد، مربوط می‌شود به مواردی كه بین استاد و بین آن مرجع اختلاف نباشد!! خب خاله من هم می‌تواند همچنین احكامی بدهد! هر وقت حرف آن خاله با حرف ولی خدا موافق بود، از او اطاعت می‌كنم، هر وقتی كه مخالف بود اطاعت نمی‌كنم! پس بین خاله بنده و بین ولی خدا چه فرقی كرد؟ چه فرقی كرد؟ بین این همسایه و بین ولی خدا چه فرقی می‌كند؟ هر وقت موافق بود: سمعاً و طاعتاً! می‌گوید عجب آدم خوبی است! هر وقت هم مخالف بود: نه حرف شما با آن مرجع من مخالف است نمی‌توانم گوش بدهم! پس بین یك ولی و بین افراد عادی چه فرقی شد؟ هیچ! همه یكی شدند.

 این اشكال نقضی است كه اگر آن فرد مقلد باشد. حال اگر مجتهد باشد كه دیگر مسئله افحش می‌شود. مجتهد مگر آن حكمی را كه پیدا می‌كند، آن حكم، حكم اللَه در حق او نیست؟ افرادی كه فرض بكنید كه این‌ها پیش یك ولی الهی در آنجا به تلمذ مشغولند. تتلمذ البته، تلمذ نداریم، مشغول به شاگردی به اصطلاح، به سلوك، به اطاعت از این‌ها هستند، و مجتهد هم هست ...، مجتهد یعنی چی؟ من خودم به آن حكم شرعی بر اساس علم و بر اساس مدارك و بر اساس مبانی، به آن حكم شرعی بنده رسیده‌ام، آن حكم شرعی با دستور ولی مخالف است، مجتهد باید چكار كند؟ پس نباید انجام بدهد دیگر. معنایش این است دیگر، اگر انجام بدهد با علم و با یقین او نسبت به یك مسئله‌ای مخالف در می‌آید، انجام ندهد، از دستور ولی در اینجا تخطی كرده، پس بنابراین راه سلوك بالكل دیگر بسته شد. پس اشكال از اصل غلط است، كسی كه می‌آید پیش ولی، شك كردن اصلا نداریم، كسی كه بخواهد شك بكند، اگر بخواهد شك بكند یعنی من این را قبول ندارم.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه ایشان در طول حیاتشان با یك همچنین مسائلی مواجه بودند. یك روز یك بنده خدایی بود، از منتسبین هم بود، ایشان یك دستوری به او داده بودند. البته بی جهت هم یك همچنین قضایایی برای انسان پیدا نمی‌شود. وقتی انسان در یك قضایی بیفتد، در یك تمردهایی بیفتد، در یك جسارت‌ها و بی‌ادبی‌ها ...، اوه اوه اوه!

از خدا خواهیم توفیق ادب‌ \*\*\* بی‌ادب محروم ماند از لطف رب‌

 آن شخصی كه برایش این قضیه پیش آمده بود، من نسبت به آقا یك همچنین بی‌ادبی‌هایی از او مشاهده می‌كردم و گفتم كه مثل این‌كه كارش در آمده. گذشت تا مدتی ایشان یك دستور به او دادند وقتی دستور دادند، رو كرد به ایشان و گفت كه آقا خودش هم اهل علم بود حالا اجتهاد و غیر اجتهادش را نمی‌دانم. البته بعید است مجتهد نبود، نه گفت آقا این دستوری كه شما به من دادید این خلاف شرع نیست؟!

 ببینید! تا گفت این خلاف شرع نیست، شك در حرمت برایش پیدا شد. ایشان تا این را شنیدند، گفتند انجام ندهید! انجام بدهی عمل خلاف شرع انجام داده‌ای الآن. ببینید! تا شك پیدا شد، نكن!

 تو الان می‌خواهی كاری كه در ذهنت شبهه حرمت دارد انجام بدهی، به چه حسابی؟ كی گفته؟ شما عملی كه توجه كنید مطلب خیلی دقیق شد ها! شما می‌خواهی عملی را انجام بدهی قربتاً الی اللَه در حالی كه در دلت شبهه خلاف شرع است، یعنی شبهه حرمت است؟ این چطور با تقرب إلی اللَه جور در می‌آید؟ این چطور با نزدیكی و سلوك جور در می‌آید؟ این چطور با اطاعت و عبادت جور در می‌آید؟ تا شبهه پیدا شد گفتند مبادا قدمی برداری!

 خب این شبهه پیدا شد و شروع شد، شروع شد، تا دیگر عملًا شروع كرد به مسخره كردن و طعنه زدن به مرحوم آقا و در مجالس این و آن گفتن و دیگر خب كارش هم در آمد و فوت كرد. حالا دیگر خدا هرچه می‌خواهد با او انجام بدهد. البته عرض كردم كه او مقدمه قبلی هم داشت. بی‌خود برای انسان این شك‌ها پیدا نمی‌شود، ریشه دارد، بی‌خود برای انسان این شبهات پیدا نمی‌شود، این شبهات، این شك‌ها، چیزهایی است كه باید خیلی بهش رسید، و باید بهش توجه كرد.

 خب اگر این طور باشد، پس بنابراین نه مقلد دیگر می‌تواند در اینجا به آن كلام ولی الهی عمل كند، یعنی مقلد غیر خودِ شخص ولی، و نه مجتهد، هیچ كدام. مقلد می‌گوید فتوای مرجع من با كلام شما در تعارض است پس حجیت ندارد، مجتهد هم كه می‌گوید من این را كلام شرعی نمی‌دانم.

 من یك روز رفتم پیش مرحوم آقا، خب من با مرحوم آقا زیاد بحث می‌كردم، یعنی از میان افراد و فامیل جسارتم بیشتر بود و با مرحوم آقا زیاد مسائلی را بحث می‌كردم ایشان هم خیلی برای ما راه را باز می‌گذاشتند، گفتم كه آقاجان دلیل شما بر این‌كه فلان كار یك قضیه‌ای الآن واجب است چیست؟

 ایشان یك خنده‌ای كردند گفتند: آسید محسن یا واجب است یا حرام، شما این كار را انجام بده!

 تمام شد! یا واجب است یا حرام! من می‌خواستم بگویم اگر یك وقتی واجب بوده، الآن حرام است! ایشان نه گذاشتند، نه برداشتند، فرمودند: یا واجب است یا حرام است، برو انجام بده!

 چشم! اینجا دیگر استدلال ممنوع! و می‌رفتم و انجام می‌دادم و قطع داشتم كه این عملی كه انجام می‌دهم از هر واجبی هم واجب‌تر شد؛ از حالا! در حالی كه خودم تا حالا معتقد به حرمتش بودم! و الان هم معتقد به حرمتش هستم! الآن هم معتقد به حرمتش هستم! اما این مربوط به آن زمان بود. می‌گفتم آن عملی كه قبلا، خودِ بنده یك وقتی مثلا راجع به یك مسئله وجوبی را در نظر داشتم، خب بعدا شرائط عوض می‌شود،

 تكالیف عوض می‌شود. وقتی كه موضوع مسئله تغییر پیدا كند، خود حكم هم تغییر پیدا می‌كند. این را خودِ أهل علم می‌دانند.

 به من چه گفتند؟ گفت تو نامه نانوشته خوانی و ... تا شروع كردم آقاجان به نظر شما الآن این قضیه ... گفتند: واجب است یا حرام، برو انجام بده. تو انجام بده.

 خب چی شد؟ یعنی تمام. من دیگر شك نكردم، این مطلبی كه الآن ایشان می‌گویند برو، خب من الآن دارم یك عمل خلافی انجام می‌دهم، چون پیش خودم، خیر سرمان بالاخره یك ضرب ضربایی خوانده بودیم. خب من تصورم این بود كه یقین دارم در وقتی كه با ایشان می‌خواستم بحث بكنم نسبت به این مسئله، از روی یقین داشتم بحث می‌كردم، نه از روی گمان و تخمین و فرض بكنید كه یك شواهد و ظواهر عادی. می‌گویم كه الآن هم یقین به حرمت فلان عمل دارم. نه این‌كه الان تغییر پیدا كرده، نه، ولی وقتی ایشان می‌گویند برو این را انجام بده البته در یك برهه خاصی بود وقتی می‌گویند برو انجام بده دیگر من شك ندارم كه الآن حكم اللَه واقعی همین است، الآن این است، هرچه من نیتم بوده بوده. علمم به هرچه رسیده رسیده. الآن من به جایی رسیده‌ام كه ما فوق علم را در جلو و پیش روی خود دارم، من تا اینجا رسیده‌ام، آن ما فوق علم من است، آن اطلاعی دارد كه من ندارم، از نظر ظاهر هم كه اطاعت أعلم واجب است دیگر، خب می‌شود همین مسئله أعلمیت دیگر، مسئله أعلمیت مگر غیر از این است؟

 یعنی امام صادق دارد به او می‌فرماید تو كه می‌گویی الآن حرام است رفتن در آن تنور، الآن من چیزی را می‌دانم كه تو نمی‌دانی دیگر، پس تو أعلمی دیگر! اطاعت اعلم هم واجب است دیگر، مطابق ظاهر، خیلی هم عادی، چیز مهمی نیست، مشكلی نیست. طبق ادله عادی و ادلّه ظاهر هم همین است دیگر. و من در آن موقع كه می‌رفتم این عمل را انجام می‌دادم می‌دانستم كه واقعا حكم اللَه در حق من صرف نظر از آن ذهنیاتی كه دارم همین است، این است، بسیار خب؛ و قس علیه بقیه مسائل و بقیه مطالبی كه در اینجا ممكن است كه مطرح بشود.

 امشب می‌خواستم بنده این بحث را تمام كنم. ولیكن ظاهرا باز تقدیر خدا بر تدبیر ما چربید! بعضی موقع‌ها می‌چربد! تقدیری یضحك بتدبیرك! در حدیث قدسی داریم.

 ما جوری تدبیر می‌كنیم و او جور دیگری تقدیر می‌كند. شاید خواست خدا بوده كه این مطالب، البته این مطالب را نمی‌خواستم امشب به رفقا بگویم، یكسری مطالب دیگر بود كه می‌خواستم بحث را تمام كنم. دیگر صحبت آمد در یك همچنین فضاهایی و ما هم گفتیم كه هرچه پیش آمد انشاءاللَه خوش آمد. می‌خواستم امشب این بحث را تمام كنم، البته این بحث ادامه دارد، پس چرا در بعضی اوقات خودِ كلام آن‌ها مختلف است؟ در یك وقت یك مطلبی می‌گویند، در یك وقت ... البته باید تا الآن آنچه را كه خدمت رفقا عرض كرده باشیم، دیگر مطلب روشن شده باشد. مطلب دیگر باید روشن شده باشد.

 كه شرع عبارت است از آنچه ما أراد اللَه أن یعمل العبد. آنچه كه اراده خدا تعلق گرفته است بر این‌كه این بنده انجام بدهد. آن اراده گاهی از اوقات بدون ارتباط با ولی است، و صرفا با توجه به ظواهر است، مثل همین تقلیدهای عادی و اصطلاحی و روزمرّه. خب مجتهد ممكن است اشتباه كند، ممكن است هم مطلبش صحیح و درست باشد. یك وقت این است اراده. یك وقت اراده خدا بر این است كه مطلبی غیر از آن‌چه كه این ظواهر، و این تكالیف ظاهری برای انسان تقدیر می‌كند، تدبیر می‌كند، یا ذهن خودِ انسان به سمتی می‌رود، آن اراده خدا غیر از این باشد. مثل آن‌چه كه ما در أفعال انبیاء، ائمه علیهم السلام و اولیاء الهی مشاهده كردیم.

 حالا رفقا فهمیدند وقتی مرحوم آقا به آقای حداد می‌گفتند اگر این لیوان نجس باشد، و خون باشد، شما به من بگویید بخور، می‌خورم؛ حالا فهمیدند دلیلش چیست؟ دلیلش این است كه من مجتهدم، حتی أعلم از علمای نجف و ایران هم هستم. بوده، من گفتم دیگر، ایشان آن موقع از همه علماء أعلم بودند. من مجتهدم و أعلم هم هستم، اعلم هم نباشم، آنقدر كه بتوانم احكام را بفهمم درس خوانده‌ام. هفت سال قم درس خوانده‌ام. هفت سال تنها پیش علامه طباطبایی غیر از بقیه بودم. هفت سال در نجف بوده‌ام، می‌شود چهار ده سال. در وقتی كه اكثر فضلاء نجف می‌گفتند اگر فلانی در نجف باشد مرجعیت شیعه فقط انحصار پیدا می‌كند در ایشان، در یك همچنین وضعیتی، می‌گوید اگر ولی خدا بگوید و این نجس باشد من می‌خورم!

 آیا این دین ندارد؟ آیا این از احكام خبر ندارد؟ آیا از طهارت و نجاست چیزی سرش نمی‌شود؟ اگر سر ما نشود، سر او كه می‌شود. آیا این از خدا نمی‌ترسد؟ آیا بهشت و جهنم را قبول ندارد؟ آیا سنت و كتاب نمی‌داند؟ می‌داند یا نه؟ بهتر از ما هم می‌داند، بیشتر هم می‌داند، ثابت هم كرده كه بیشتر می‌داند. چرا؟ چون كلام ولی الهی را، خب ما أراد اللَه می‌داند. اراده خدا بر این است. وقتی اراده همین است، همین است. اراده خدا این است، مگر اراده خدا در موارد استثنایی نیست؟ مگر شما وقتی یك مرضی دارید و دارویی كه می‌خورید و الكل دارد مگر نباید بخورید؟ باید بخورید و واجب هم هست بخورید و نخورید هم خدا عقاب می‌كند. چطور شد آنجا ...؟ اراده خدا الآن به آن تعلق گرفته. همین دوا را در وقت ظاهری نباید بخورید، چون الكل دارد و نجس است. مثل خیلی از داروهای ریه. همین فرض بكنید كه اگر الآن برای شما تشنگی غلبه كند، تشنگی بر شما غلبه كند و شما هم فرض كنید كه مِن باب مثال آب سیاه داشته باشید، اگر آب نخورید، آب سیاهتان زیاد می‌شود و به چشم شما صدمه می‌زند، این آبی كه الآن در دست من است نجس است. آب دیگر هم نداریم، واجب است این را بردارید بخورید! چرا؟ چشمتان دارد الآن صدمه می‌بیند. قلبتان ممكن است صدمه ببیند. این هم همان است. پس ببینید، خیلی آسان و راحت. الآن به خاطر یك مصلحتی این آبی كه الآن نجس است، خوردنش می‌شود واجب. به خاطر چی؟ به خاطر ضرر بر بدن یا بر چشم یا بر قلب. خیلی از ناراحتی‌های قلبی هست كه به واسطه كمبود آب، كمبود مَیعان خود خون ممكن است اصلا برای انسان مشكل پیدا بشود، غلظت خون پیدا بشود و آن غلظت خون سكته برای انسان بیاورد. مگر روزه را به خاطر این نباید افطار كرد؟ در وسط روز، انسان ببیند روزه برایش ضرر دارد باید افطار كند، باید آب بخورد.

 همینطور وقتی یك ولی خدا می‌گوید شما الآن روزه‌ات را در وسط روز باید افطار كنی.

 مثل این‌كه امام علیه السلام بگوید، رفتن به تنور مهم‌تر است یا حكم به افطار؟ شما الآن باید افطار كنید، باید افطار كنید. خود امام صادق این كار را می‌كرد، خودِ حضرت، منصور دوانقی حكم به عید كرده بود، روزِ رمضان را عید كرده بود كه افراد هم بیایند و بار عام و امثال ذلك. دعوت كرد حضرت را كه بیایند. حضرت رفتند آنجا، یا بن رسول اللَه شیرینی و باقلوا گذاشته بودند، بفرمایید! حضرت در روز سی‌ام ماه رمضان در حال روزه شروع كردند از آن‌ها خوردن. افرادی كه آنجا بودند: یابن رسول اللَه مگر شما روزه نبودید؟ مگر نگفتید ... حضرت فرمودند: بله، من روزه بودم، امروز روز آخر ماه بود.

 چرا خوردید؟

 حضرت این را فرمودند: لأن أفطر یوماً و أصوم یوماً خیر من أن یستحلّ دمی.

 اگر یك روز را افطار كنم، و روز دیگری را روزه بگیرم، بهتر است تا این‌كه خونم ریخته بشود. خب مورد چیست؟ مورد تقیه است. حالا حضرت بگویند نه خیر، بنده امروز را روزه می‌گیرم و هیچ هم دست به این‌ها نمی‌زنم، هركاری هم دلت می‌خواهد بكن.

 نه! خدا گفته در مورد تقیه باید انسان عمل مطابق با اراده را انجام بدهد. آن كه روز سی‌ام را واجب كرده، همان آمده گفته خودت را نگه دار، حفظ كن، خودت را در مورد تقیه نگه دار، احكام تقیه برای انسان آورده، ما برای كه روزه می‌گیریم؟ برای خدا. خب خدا هم می‌گوید من الآن این را برای تو می‌خواهم. مگر تو كاسه داغ‌تر از آشی؟

 نه خدایا بی‌خود كردی من این را می‌خواهم!

 می‌گوید تو بی‌خود كردی! اگر قرار بر این است كه برای من روزه بگیری، خب من می‌گویم امروز را روزه نگیر. باید تازه خوشحال هم بشوی، خیلی خب یك روز هم به نفعمان! تازه غر غر هم به ما می‌كنی؟ من روزه را به تو واجب كردم، غر غرش را داری به من می‌زنی؟ من بر تو این را واجب كردم، همین من، من من، منِ خدا، همین من می‌گویم الان روزه را بخور، منصور دوانقی است، می‌كشد: بَه! شما دارید بر علیه نظام حرف می‌زنید؟! شما دارید بر علیه مصلحت اجتماعی ...؟ منِ منصور دوانقی امروز آمده‌ام اعلام برای عید كرده‌ام، پس تو فتنه‌گری، پس تو مخلّی، پس تو محاربی، پس بنابراین سرت باید برود بالای دار ...! بی‌خود و بی‌جهت! بی‌خودِ بی‌خود! حضرت به ما یاد می‌دهند. تعلیم می‌دهند، خودشان هم انجام می‌دهند، نمی‌آیند در اینجا مثلا فرض كنید كه با یك عبارت‌های نامناسبی خودشان را نگه دارند و مقابله كنند، مقابله ندارد. وقتی طرف زور دارد ... امام هم كه دستور به اعمال ولایت ندارد، بچه امام موسی بن جعفر، نوه امام صادق، امام رضا شیر را از در پرده در آورد انداخت به جان آن و تكه تكه كرد و خورد و اثرش هم نماند، چرا امام صادق اینجا شیر نیاورد برای آن منصور؟ چون هرجایی كه نمی‌شود این كار را كرد، جا دارد، خودِ امام می‌داند در كجا

 اعمال امامت كند، اعمال قدرت كند، اعمال ولایت كند.

 در آن‌جا می‌گوید كه طبق دستور باید تقیه كرد و باید انسان این عمل را انجام بدهد و بعد خب قضای روزه و تكلیف به نحو دیگری است.

 مطالب دیگری خب باقی مانده، انشاءاللَه باز اگر تقدیر خدا، بر اتمام این مسئله باشد، از حالا انشاءاللَه‌اش را بگوییم! چون دیگر یك قدری قضیه، مسئله طول كشید و توقع رفقا و دوستان این است كه این مسئله زودتر به انتهاء برسد، سوالاتی كه می‌شود، اشكالاتی كه می‌شود، این اشكالات را بنده در نظر می‌آورم تا در آن جلسه مطرح بشود، همانطور كه مطرح كردم اگر رفقا برایشان نسبت به موردی اشكالی هست، بیان كنند تا این‌كه در مجلس بعد هم به آن بپردازیم انشاءاللَه به خواست و قوت خدا، دیگر در مجلس آینده مطلب را جمع كنیم و از این بحث فراغت پیدا كنیم و به تتمه مباحث حدیث شریف عنوان بصری بپردازیم.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد